

حرب بر امرا و صلحا و سادات و فقرا و لشکری و سفری و حضری قسمت نمود. مواجب لشکر را که شاه دین پناه مدت چهارده سال بود که نداده بود و یک دینار نخواست داد، اسماعیل میرزا صد یک آن را به فلاکت داده بود، آن حضرت مجموع را شفقت فرمودند. چنانچه مرد مجهولی دوست تومان و صد تومان زر گرفت^۱. مسلماً حسن روملو هم این حقوق معوقه را مجدداً گرفته و فراموش کرده است که در کتاب خود به صراحت وصول آن را یک بار گواهی داده.

دیگر از زندگانی حسن روملو هیچگونه خبری در دست نیست و کسی از مورخین و مؤلفین به زندگانی او اشاره نکرده است. حتی اسکندر بیگ منشی مؤلف عالم آرای عباسی با این که کتاب وی را در دست داشته و صراحة بدان اشاره کرده، راجع به زمان حیات روملو کوچکترین اشاره ای نمی کند. مگر آن که یک بار در ضمن شرح هدایای همایون شاه گورکانی به شاه طهماسب می نویسد: «حسن بیگ مورخ روملو که از حضار حاشیه بساط عزت بود و فاضی احمد غفاری صاحب تاریخ جهان آرا وزن الماس مزبور را چهار منقال و چهار دانگ نوشته اند»^۲.

ظاهراً تحریر کتاب در سال ۹۸۰ هـ. ق پایان پذیرفته است. زیرا روملو صریحاً بدین تاریخ اشاره می کند. ولی پس ازین تاریخ، وی وقایع سالهای بعد را تا ۹۸۵ آورده و یکبار بدین تاریخ تصریح می نماید و سپس در ضمن بیان حوادث این سال ناگهان کتاب به پایان می رسد.

بنابراین به نظر می رسد که حسن روملو را در سال ۹۸۰ هـ. ق به پایان برده و بر اثر خستگی و دل سردی از اوضاع و خاصه نرسیدن حقوق چندین ساله دیگر قصد ادامه نداشته است. ولی ناگهان با مرگ شاه طهماسب در شب سه شنبه ۱۵ صفر ۹۸۴ و جلوس شاه اسماعیل ثانی (چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول) بوی بهبودی از اوضاع جهان شنیده و برای ضبط حوادث سال ۹۸۴ قلم برداشته و حوادث واقعه در فاصله بین سالهای ۹۸۰ تا ۹۸۴ را بر کتاب افزوده و آن جمله را به نام شاه اسماعیل ثانی کرده است. اما ستاره اقبال این پادشاه خونخوار در ۱۳ رمضان سال ۹۸۵ افول کرده و

۱- ایضاً ص ۶۵۶.

۲- کتاب عالم آرا ص ۹۹ چاپ امیر کبیر.

روملو ناچار دریغا گوی مخدوم خویش شده و بالاچار شاه جدید را ستایش کرده و حقوق چهارده ساله را مجدداً گرفته و به نوشتن تاریخ ادامه داده است. تا این که امر دیگری ناگهان مانع این خیال آمده و روملو کتاب را در ضمن بیان وقایع سال ۹۸۵ ناگهان قطع کرده است. کسی چه می‌داند. شاید روملو، پس از آن همه تلاش برای وصول مطالبات و آن همه تملقات مبتنی بر اضطرار و آمیخته به پستی و دنائت طبع ناگهان دچار عارضه‌ای شده و خرقه‌نهی کرده و دفتر از نیک و بد روزگار فرو بسته یا آن که به علت وابستگی فراوان به شاه اسماعیل ثانی دچار مأمورین غلاظ و شداد دولت جدید و گرفتار حبس و بند مخالفین شده و احیاناً به دست آنان از میان رفته است. آنچه این حدس را تقویت می‌کند، دوستی تام و تمام اوست با حسینقلی خلفا روملو که از سر جنبانان اغتشاشات بعد از مرگ شاه طهماسب و از کسانی بوده که دست تا مرفق در خون حیدر میرزا داشته است. قرینه دیگر اختلاف نسخ احسن التواریخ است در قسمت مربوط به مرگ شاه اسماعیل ثانی. چه در بعضی از نسخ شرح توهین آمیز و نیشداری درین مورد آمده است. در حالی که در نسخهٔ سدون شرحی مختصر و خالی از نیش قلم. عجیب‌تر آن که در نسخهٔ متعلق به مجلس شورای ملی، اصولاً شرح سلطنت شاه اسماعیل ثانی نیامده و کتاب به قتل حیدر-میرزا خاتمه یافته است^۱ و همه جا، به جای عناوین و القاب مفصلی که درین باره در نسخ دیگر آمده، درین نسخه تنها نوشته است: «اسماعیل میرزا» و حتی در مقدمه کتاب که مؤلف در ضمن ارائهٔ ماحصل مندرجات کتاب می‌نویسد: «تعبیر از خاقان اسکندرشان حضرت شاه اسماعیل است و مقصود از شاه دین پناه شاه طهماسب و مراد از شاهزادهٔ عالمیان اسماعیل میرزا» همین جملهٔ اخیر یعنی «مراد از شاهزادهٔ عالمیان اسماعیل میرزا» در نسخهٔ مجلس شورای ملی نیامده است.^۲

احسن التواریخ و اهمیت خاص آن

در شرحی که گذشت، ما همه جا از کتاب حاضر به عنوان جلد دوازدهم یاد

۱- کتاب حاضر ص ۶۱۱

۲- ایضاً ص ۱۰

کردیم و این جا نکته‌ای است که از ذکر آن ناگزیریم.

چنان می‌نماید که حسن روملو تاریخی مفصل در دوازده جلد نوشته است که از آن تنها دو جلد اخیر یعنی مجلدات یازدهم و دوازدهم وجود دارد و از سایر مجلدات آن تاکنون اثری در هیچ‌یک از کتابخانه‌های جهان که فهرست دقیق و مرتبی دارند دیده نشده است. تاجائی که فلیکس تاور^۱ مؤلف فهرست مخطوطات استانبول اظهار نظر کرده است که گویا ده جلد اول هرگز نوشته نشده و به قول مرحوم محمد قزوینی «از عالم قوه و خیال مؤلف به حیرت فعلیت» نیامده است.^۲ گویا اینکه اگر از مجلدات دهگانه نخستین نیز نسخه پیدا می‌شد، ارزش چندانی نداشت و تکرار مکررات و اخذ و اقتباس دیگری از مأخذ موجود بود. با این همه وجود قرائنی ما را از قبول قطعی فرضیه نوشته نشدن دیگر مجلدات باز می‌دارد. چه روملو در جلد دوازدهم، جای به جای، از مجلدات پیشین کتاب خود یاد می‌کند. چنان که فی‌المثل در هنگام بحث از خط می‌نویسد:

«واضح خط نسخ و ثلث ابن مقبله است. چون دست او را بریدند - چنانچه در جلد ششم نوشته شده - به دختر خود تعلیم کرد»^۳.

ویک جا صریحاً از «مجلدات سابق» نام می‌برد و می‌نویسد، در ضمن شرح ولایاتی که سلطان محمد ثانی (فاتح) تصرف کرده است: «تفصیل ولایات در مجلدات سابق نوشته شده»^۴ و جائی از جلد هفتم یاد می‌کند بدین ترتیب: در ضمن شرح مرگ شاه اسماعیل ثانی:

«از نوادر اتفاقات آن که اسماعیل بن حافظ لدین الله پادشاه مصر، او نیز به دست جوان خود نصر نام به این طرز کشته شد. احوال ایشان در جلد هفتم به تفصیل مذکور کشته است»^۵.

Felix Tauer - ۱

۲- یادداشت‌های قزوینی ج ۳ ص ۳۲۵.

۳- ایضاً ص ۱۸۴.

۴- ایضاً ص ۵۹۵.

۵- ایضاً ص ۶۴۷.

شاید هم واقعا حسن روملو مجلدات دهگانه سابق را جزئاً یا کلاً نوشته بوده است. ولی روزگار که خود صیرفی ماهر و گوهر شناسی تمام است آن را سکه صاحب عیار و شایسته بقانداسته و آنچه باقی گذاشته همین دو جلد یازدهم و دوازدهم است که جلد یازدهم خلاصه‌ای است از چند تألیف بسیار مهم مانند مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی و تاریخ دیاربکره قاضی ابوبکر طهرانی و حبیب السیر غیاث خواند میر و تاریخ هشت بهشت در شرح حال سلاطین عثمانی تألیف حکیم - الدین ادریس بن حسام‌الدین محمد علی بدلیسی.

اما جلد دوازدهم به نظر من از جلد یازدهم نیز مهمتر و معتبرتر است. زیرا اگر مندرجات جلد یازدهم مطالب مأخوذه از کتب دیگر است، مطالب جلد دوازدهم یا مشهودات نویسنده است یا مسموعات وی از افراد موثق. درین باره، وی خود در شرح حوادث سال ۹۰۰ می نویسد:

«بعضی از ثقات گویند که در آن سفر خیر اثر...» و باز در حوادث سال ۹۲۲ هـ: «راقم این حروف حسن روملو، زیاده از ده نفر دلاورانی که در آن جنگ (یعنی جنگ مرج دابق بین سلطان سلیم عثمانی و قانصوغوری از ممالک مصر) حاضر بوده‌اند دیده و ازیشان شرح این جنگ پرسیده. بدین نوع است کسه گذشت»^۲.

همچنین در شرح وقایع سال ۹۴۸ صریحاً می نویسد: «راقم حروف، حسن روملو، از وقت نهضت شاه دین پناه به دزفول، تا این سال که تاریخ هجری به سنه ثمانین و تسعمایه رسیده است، در جمیع اسفار همراه اردوی گردون شکوه بوده اکثر وقایع را به رأی العین مشاهده نموده»^۳.

بنابراین، این قسمت از تاریخ حسن روملو از لحاظ اهمیت برابر است با جهان‌آرای قاضی غفاری که خود قسمتی از قضایا من جمله ورود سلطان بایزید را

۱- ایضاً ص ۱۸ .

۲- ایضاً ص ۲۱۱ .

۳- ایضاً ص ۳۸۹ .

به میدان قزوین به چشم دیده است^۱ با این تفاوت که تاریخ جهان آرا به سال ۹۷۲ پایان می‌پذیرد. ولی احسن التواریخ تا سال ۹۸۵ ادامه می‌یابد. چنین است که می‌توان به اطمینان باور نمود که حسن روملو از سال ۹۴۸ تا سال ۹۸۵ یعنی مدتی نزدیک به چهل سال، شاهد وقایع دربار صفوی بوده و آنچه نوشته مطالبی است که یا به چشم خویش دیده یا بی‌واسطه و مستقیماً از بزرگان دربار شاه طهماسب و پسرانش شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدا بنده شنیده است. به همین جهات خاص است که دانشمند کتابشناسی چون علامه محمد قزوینی، این کتاب را از جمله نسخ نفیسه‌ای دانسته که باید به چاپ برسد و در نامه خود به فرهنگستان، ضمن چندین کتاب ارزنده و پراهمیت، چون تاریخ راقم و زبدة التواریخ عبدالله کاشانی و مجمع الانساب شبانکاره‌ای و زبدة التواریخ حافظ ابرو طبع و انتشار آن را توصیه و تأکید کرده است.^۲

جلد یازدهم این کتاب مشتمل بر حوادث تاریخی ایران از مرگ تیمور (۸۰۷) تا سال ۹۰۰ هجری، متضمن شرح احوال شاه‌رخ و دیگر گورکانیان و سلاطین قرا قویونلو و آق قویونلو، به وسیله نگارنده این سطور در سال ۱۳۴۹ شمسی در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب با توضیحاتی فراوان همراه با مقدمه‌ای مفصل در اهمیت کتاب و شرح حال مؤلف و شرح نسخ و کیفیت تصحیح منتشر گشت و اینک سرافراز است که با همه قلت بضاعت علمی، جلد دوازدهم یعنی کتاب حاضر را نیز در جزو انتشارات انجمن تاریخ ایران وابسته به فرهنگستان ادب و هنر ایران تقدیم ارباب فضل می‌نماید. هر چند که فضل تقدم درین امر با سی.ان.سدون است که کتاب را در سال ۱۹۳۱ یعنی ۵۸ سال پیش در بارودا، در کشور هند، با

۱- قاضی درباره آن روز می‌نویسد: روز دوشنبه سیزدهم جمادی‌الثانی سلطان بایزید به حوالی قزوین رسید... نماز عصر چهارشنبه بیست و یکم محرم به شهر درآوردند و در میدان مجدد به ملازمت نواب اعلی (شاه طهماسب) مشرف شد. در آن روز این کمیته امر غریبی... به رأی‌العین مشاهده نمود. (ص ۴۰۳) چاپ حافظ.

۲- نامه فرهنگستان سال اول شماره ۴، یادداشتها ج ۳ ص ۳۲۵.

توضیحاتی موجز و مختصر به چاپ رسانده است. اما با همه کوششی که بدون معمول داشته و از چندین نسخه استفاده برده است، نسخه چاپی جلد دوازدهم سخت مغلوط و جای به جای دارای افتادگی هائی است که گاه به یک یا چند سطر می رسد. برای رفع این کمبود و نارسائی، این جانب پس از چاپ جلد یازدهم، در صدد تصحیح کتاب با استفاده از نسخ استانبول و مجلس شورای ملی بر آمدم. بدون خود نیز از چند نسخه استفاده کرده و گاه به گاه در پاورقی نسخه بدل هایی به دست داده است که اغلب ارزنده و جالب توجه است. نسخه مجلس به قطع رحلی و خطی خواناست و به نظر من بسیار نفیس. ازین لحاظ که مطالبی گاه درین نسخه آمده که در دیگر نسخ نبود و خود نمی دانم که اضا آیا این فوات از مؤلف اصلی بوده یا از کاتب نسخه. البته گاهی نیز در نسخه نور عثمانیه استانبول و نسخ بدون نیز مطالبی و عبارات کوتاه و بلندی آمده که در نسخه مجلس نیست. کما اینکه همان طور که قبلا نیز نوشته ام حوادث کتاب فقط تا قتل حیدر میرزا ادامه یافته و شرح سلطنت اسماعیل - میرزا در آن نیامده. چون شرح نسخ کتاب را در مقدمه جلد یازدهم و اختلاف نسخه ها را در پای صفحات و احتمالا در توضیحات آورده ام از اشارت مجدد بدان خودداری می کنم تا این مقدمه بیشتر به درازا نکشد. تنها بدین نکته اشاره می کنم که در پای صفحات کتاب برای معرفی نسخ رموزی به کار برده ام بدین ترتیب:

ن = نسخه کتاب نور عثمانی استانبول.

س = نسخه چاپی طبع بدون.

م = نسخه مجلس شورای ملی (به شماره ۲۲۶۶).

در متن نیز علامت * * به کار برده ام که نشان دهنده رجوع به توضیحات است و همچنین علامت * با توضیح این که تا ستاره بعد از نسخه مجلس یا نور - عثمانی ساقط است.

کلمه یا کلمات یا عبارتی که در نسخ به صورت متفاوتی آمده بود در داخل [] گذاشتم و هر جا به نظر می رسید که کلمه ای افتاده باشد، به صورت تصحیح قیاسی و احتمالا داخل در < > قرار داده ام.

در پایان این مقدمه باید تشکر کنم از جناب آقای دکتر پرویز خانلری رئیس فرهنگستان ادب و هنر ایران و اعضای گرامی انجمن تاریخ وابسته به فرهنگستان که اجازه دادند این کتاب در جزو سلسله انتشارات انجمن تاریخ منتشر شود. بسیار زبونیها بر خویش روا دارد درویش که بازاریش با محتشمی باشد همچنین باید عذر بخوام از خوانندگان محترم که، با وجود همه کوششها که کردم تا کتاب بی غلط از چاپ درآید، اغلاط فراوان در آن راه یافت. علل مختلف بر این امر باعث آمد. اما عادت ذکر آن همه ناکردن اولی است. من این گناه نکرده را به گردن می گیرم:

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ نودر طریق ادب باش و گو گناه من است امید من به عنایت اهل فضل و ارباب دانش است که درین کتاب بعین الرضا درنگرند و کمال سر محبت بینند و نظر بر عیب نکنند و بر سهو و لغوی که روی داده کریمانه بگذرند:

مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم آه اگر خرقه پشمین به گرو نستانند خوشبختانه ارباب فضل به یکی نظاره در می یابند که بیشتر این اغلاط مطبعی است. با این حال غلط نامه ای در پایان کتاب ترتیب دادم. تا فعلا صحیح از سقیم باز شناخته شود و اگر فرصت طبع مجددی دست داد به تصحیح در متن کتاب مبادرت رود. آن چنان که مورد قبول طبع مشکل پسند کسانی گردد که خاک راه رابه نظر تو تبا کنند.

عبدالحسین نوالی

تهران - اول بهمن ماه ۱۳۵۷ شمسی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد و سپاس و شکر بی حد و قیاس سلطانی را سزااست که سرادقات عز و جلالش از سمت حدود و امکان مبراست و حرم محترم کنه ذاتش از دیده بصیرت و خیال انسان معر^۲ آ و هزاران درود بر امیردیوان رسالت و مسند نشین ایوان جلال

تنظیم

خطوط رایتش انا فتحنا^۳ ممد لشکرش انا کفینا^۴
و هزاران سلام بروصی رسول و زوج بتول، آفتاب سپهر کبریا، در دریای
لافتی^۵.

-
- ۱- عنوان در نسخه نور عثمانی: «جلد دوازدهم از احسن التواریخ از تصانیف حسن روملو احسن الله احواله» ۲- س: معراست.
 - ۳- منظور آیه انا فتحنا لك فتحاً مبیناً یعنی آیه نخست است از سورة الفتح.
 - ۴- اشارتی است به آیه انا کفیناک المستهزئین (آیه ۹۵ از سورة الحجر)
 - ۵- س: هزاران هزار
 - ۶- اشاره به کلام نبوی است که لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار. این حدیث را به فارسی ترجمه ای نیکو کرده اند:
ندید و نبیند دگر روزگار
جوان چون علی تیغ چون ذوالفقار

نظم

حجت قاطع امام حق امیر المؤمنین بحر مردی کان دانش لطف رب العالمین
 اما بعد، راقم این کلمات پریشان و محرّر این مقالات بی سامان، حسن نبیره
 امیر سلطان روملو، که خود را خاک اقدام مورخان می داند [این جلد را نیز به
 اسم شاهزاده جوانبخت سلطنت شعار، عمده خواقین عالی تبار، وارث سریر شاهی،
 جالس مسند پادشاهی، منظور انظار عنایات ربّانی، مظهر آثار صنع یزدانی،
 مهر سپهر سلطنت و کامکاری، بدر طارم شوکت و کشور گشایی، رافع الویة
 العظمة والجلالة، قاصع ابنیة الظلم والضلالة، ناصر اولیاء المؤمنین، قاهر الأعداء
 المتعمر دین، هژیر میدان صلابت، تمساح جیحون شجاعت، اسماعیل میرزا، نوشته
 شده این جلد^۱] مشتمل است بر اخبار و آثار جهانبانی کشورستانی، حضرت
 فردوس مکانی، ظل سبحانی، [الواصل الی مرآة الملک الجلیل^۲] ابوالبقا شاه اسمعیل،
 و ایضا مشتمل است بر وقایع زمان سلطنت در درج خلافت و جهانداری، نیر برج
 شوکت و کامکاری، السلطان بن السلطان، ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان،
 خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه و نیز محتوی است
 بر احوال سلاطین رومیه و خوانین جغتای و خانان اوزبکیه و مشاهیر علما و صدور
 و وزرا که معاصر ایشان بوده اند. بعد از این آنچه مذکور خواهد شد، تعبیر از
 خاقان اسکندرشان حضرت شاه اسمعیل است و مقصود از شاه دین پناه شاه طهماسب
 [و مراد از شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا]^۳

تغزار در وقایع سنهٔ تسعمایه

ذکر شهادت سلطان علی پادشاه به فرمان رستم بیگ ترکمان و بعضی

از حوادث زمان و انقلابات دوران

درین سال، رستم بیگ شاهزادگان عالی تبار را به‌دارالارشاد اردبیل فرستاد که به طریق سابق در آن جا متمکن بوده خلائق را از ضلالت به هدایت ارشاد فرمایند و به موجب رخصت رستم بیگ، اردبیل را از پرتو انوار هدایت آثار رشک خلد برین ساختند و چون خبر ازدحام اهل ارادت [بر سر شاهزاده‌های فلک ربیت]^۱ به رستم پادشاه رسید، خائف و متوهم گشته از زوال ملک اندیشیده کس به احضار شاهزادگان فرستاد و خاقان اسکندرشان را با برادران به اردوی خود آورد و امر کرد که از صوفیان احدی در خدمت ایشان نباشند و در آن زمستان درخوی قشلاق کرده در بهار به بیلاق رفت و قصد نمود که سلطان علی پادشاه را شربت شهادت بچشاند. یکی از چاکران [خدمت پیشه]^۲ کیفیت^۳ این اندیشه را معروض داشت. آن سرور آفاق، چون از کید ارباب نفاق اطلاع یافت، با برادران به جانب اردبیل شتافت. صوفیان و غازیان که در آن حدود بودند کمر خدمت بر میان جان بستند و به موکب آن حضرت پیوستند.

رستم بیگ، بعد از وقوف بر فرار [سلطان علی پادشاه]^۴ و اجتماع غازیان کینه‌خواه، از روی جهل و نادانی، پسر خال خود را که موسوم بود به حسین بیگ علیخانی، به اتفاق آریه سلطان، با لشکر گران^۵، به قصد سلطان علی پادشاه به اردبیل فرستاد. [سلطان علی پادشاه]^۶ به نور ولایت دانسته بود که از دست مخالفان شربت شهادت خواهد چشید. تاج از سر خود برداشته بر سر خاقان اسکندر.

۱ - م ندارد ۲ - س، حقیقت پیشه ۳ - حقیقت این اندیشه

۴ - م : شاهزاده‌ها ۵ - ن. لشکر گمراه ۶ - م : شاهزاده مغفور

شان نهاده او را روانه اردبیل گردانید. در اثنای این حال، عساکر مخالفان نمایان شدند. آیه سلطان جمعی را در کمین گذاشته و خود متوجه میدان قتال و جدال گردید و سلطان علی پادشاه در برابر مخالفان صف آرا شده چون چشمش بر لوای ایشان افتاد، مانند شیر خشمناک که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد، بدیشان حمله کرده صفوف بدان کثرت را برهم زده کارزاری نمود که داستان رستم و اسفندیار منسوخ گردانید. آن حضرت گاه به تیغ مصری سرهای گردنان از بدن طاق و گاه به نیزه تنهای دلاوران جفت می کرد و به خاریکان تیر بر پیراهن وجود چون صبا صدر گل چاک می زد و به نوك نیزه خونریز قبای بقا را بسان صرصر خفتان لاله می درید و از شاخ بقا شکوفه حیات چون باد بر خاک فنا می ریخت [و به حدید آبدار در دل سنگ و سندان آتشی می افروخت] ^۱ و به باد زخم آتش فشان خون دشمن چون آب بر صحن خاک می راند. آیه سلطان و حسین بیک علیخانی تاب آن نیاورده روی ادبار به وادی فرار آوردند. لشکر قزلباش و غازیان قلاش به جمع کردن کسب مشغول گردیدند و جمعی از لشکریان آیه سلطان، که در کمین بودند، تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده مردمی را که به غارت مشغول بودند طعمه شمشیر آبدار گردانیدند و در آن حین، موازی سیصد کس با سلطان علی پادشاه همراه بودند، بر مخالفان حمله نمودند. در محل اسب تاختن بر سر راه نهری بود. افتاده کردن آن حضرت کسری یافته مخالفان سر [مبارک] ^۲ او را از بدن جدا کرده نزد رستم بیک فرستادند.

۱- م ندارد

۲- قط در نسخه نور عثمانی

گفتار در شمه‌ای از احوال خاقان اسکندرشان و توجه

ایشان به جانب لاهیجان

بعد از آن که خاقان اسکندرشان از جانب برادر فردوس مکان جنت آشیان متقلد مرتبه جلیله ارشاد و اهتدا و متوج به تاج و آئیناه الحکم صبیا^۱ شده بود، از بیلاق [بغرو قبل از حرب^۲] و قتال آئینه سلطان، برادر فردوس آشیان بادیگر برادران به دارالارشاد اردبیل فرستاده بودند که در حظیره مقدسه ساکن باشند. بعد از واقعه هایله سلطان علی پادشاه، والدهاش [علمشاه بیگم جسد مبارکش به آستانه مقدسه آورده]^۳ علمشاه بیگم به تعزیه و سوگواری فرزند دلپسته اشتغال داشته گریبان شکیبایی را به دست جزع و فزع پاره کرده خاک عدم اصطبار بر فرق سکوت و قرار می‌افشاند وبا [وجود]^۴ این مصیبت، این دغدغه در خاطر داشت که مبادا به دست ظلمه گرفتار شده چراغ حیاتش از تندباد جور اعادی منطقی و منتفی گردد. چون لشکر نکبت اثر آئینه سلطان دست تطاول و تعدی دراز کرده هر چه لوازم مملکت گیری است از اسرو نهب و غارت [و قتل]^۴ چیزی فوت و فرو گذاشت نکرده بودند.

اما مخالفان را گمان آن بود که صوفیان و مریدان دودمان کرامت شاهزاده والا کهر را از اردبیل بیرون برده‌اند و حال آن که او در اردبیل متواری و مخفی

۱- سوره مریم ۱۲

۲- ن: [بغرو و اقبال] مسلما بغرو نام ناحیه‌ای بوده چون باز هم ذکر می‌آید از آن به میان آمده. اما این نام را نه در کتاب «فرهنگ آبادیهای ایران» یافتیم نه در کتاب «اسامی دهات کشور»

۳- فقط در نسخه چاپی (س) ۴- ن فقط

بود. اما آخر الأمر معلوم کردند که شاهزاده والا کهر در اردبیل است. بعد از تفحص بسیار پیروی کرده بودند که عورتی او را نگاه داشته. اما راه [به او نمی بردند و خصوص آن عورت^۱ را] نمی دانستند و درج عصمت و صدف گوهر عفت و طهارت، شاه پاشا خاتون که از مخدرات بنات سلطان ولایت پناه سلطان شاه جنید بود و مرشد کامل او را به ازدواج محمد بیک در آورده بود، از کیفیت حال شاهزاده عالی-مقدار اطلاع داشت و همگی همت بر احراز آن در معدن ولایت و اکنای آن گوهر مخزن هدایت مصروف می داشت. سه روز آن حضرت در خانه قاضی احمد کاکلی بود. چون منزل قاضی مذکور نزدیک به آستانه منوره معطره بود و از تردد مخالفان و عبور خلائق محل دغدغه بود، شخصی واسطه هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه^۲ گشته او را به منزل عورتی که به خان جان^۳ اتسام داشت، بردند و موازی یک ماه در منزل او بود، مانند چشمه حیوان از انظار معاندان مخفی. بعد از آن، به مشورت شاه پاشا خاتون، به آبه نام عورتی از قبیله ذوالقدر، که در ایام رضاعت شاهزاده والا کهر را در خدمت بود، سپردند. او خاقان اسکندرشان را از خانه خان جان مذکوره نقل کرده به منزل خود، در محله رومیان از محلات اردبیل، برده روزی چند نگاه داشت و از آن جا به جوار مسجد جامع اردبیل، در گنبدی که مقبره الله ویرمش آقا است برد و [ده روز]^۴ نگاه داشت و علمشاه بیگم والده آن حضرت مطلقاً از حال فرخنده [فال آن در صدف ولایت]^۵ اطلاع نداشت و روز به روز مفارقت فرزند ارجمند آتش غم و الم در کانون سینه اش می افروخت. چون آبه از پریشانی حال علمشاه بیگم اطلاع یافت، او را به بشارت لا تخافی و

۱- س: [به آن عورت نمی بردند و خصوص او] ظاهراً بلکه مسلماً منظور از «خصوص

او» یعنی مشخصات و مختصات او.

۲- سورة القصص ۲۲ ۳- نسخه الف (از مآخذ سدون): خانجه

۴- س ندارد - م: دو روز ۵- س: [مآل آن حضرت]

ولا تحزني انا رادوه اليك^۱ مستبشر ساخت. اما مردم آييه سلطان روز به روز در تفحص و تجسس بيشتري كوشيدند و از جانب رستم بيك^۲ نيز مكرراً فرمان به نفاذ رسيده بود كه به هر طريق كه بوده باشد اولاد مرشد كامل را ذكوراً و اناثاً به دست آورده خرمن زندگاني ايشان را از شر رتيغ سياست اثر محترق سازند. عاقبة الامر ملجأ شدند بدان كه والده شاهزاده^۳ والا رتبه را شكمنجه نمايند. نص^۴ صريح لانضار والدها^۵ مانع شده ترك آن اراده كردند. آبه نيز خائف و متوهم شده قرار بر آن داد كه به محل ديگر نقل نمايد. شخصي از صوفيان و غازياني كه در حرب آييه سلطان در ركاب شاه سلطان علي بود و زخم خورده از آن معر كه فرار کرده بود و در مسجد جامع اردبيل متواري و مخفي شده به جهت استعلاج جراحت خود نزد آبه آمده آبه او را از كيفيت حال خبردار کرده [حقيقت حال^۶] شاهزاده بدو باز نمود و او از آن رهگذر مسرور و مبتهيج شده به موجب صلاح (ديد) [آبه]^۷ نزد رستم بيك فرامانلو عم پيرام بيك كه از آن حرب گريخته بود و در بغر و ساكن شده رفت و او را از حقيقت حال شاهزاده خبردار ساخت. رستم بيك نيم شبی برجست و دخل المدينة علي حين غفلة من اهلها^۸ خود را به اردبيل به حوالی مسجد جامع رسانيد و شاهزاده را در عقب اسب خود گرفته به جانب بغر و برد و بعضی گویند كه هشتاد كس از جنگك آييه سلطان فرار نموده در بغر و جمعيت نموده بودند. آن جماعت نيز همراه رستم بيك آمده شاهزاده را از اردبيل به قريه^۹ كركان^{۱۰} آوردند و سه روز در خانه خطيب فرخ زاد كركاني^{۱۱} بود و خطيب كركاني^{۱۲} به وظيف خدمات لايقه اقدام نمود. بعد از آن، منصور بيك قيقاقي و لله بيك و قزق سیدی^{۱۳}

۱- سورة القصص ۷ ۲- سورة البقرة ۲۳۳ ۳- س فقط

۴- س ندارد ۵- سورة القصص ۱۴ ۶- م : كوركان

۷- م : كوركاني ۸- م ، س : قزق سیدی علي

علی و چلبان بیک و خلفا بیک و گوک علی و سایر صوفیان که از آن جنگ سالم بیرون آمده بودند، درباب شاهزاده عالی کهر، قرعه مشاورت در میان انداختند و هر یک از این جماعت مصلحتها می اندیشیدند. تا آن که رأی همگی بر آن قرار گرفت که شاه را به جانب رشت برند و روزی چند در آن جا رحل اقامت اندازند. به جهت آنکه میانه محمد بیک زوج شاه پاشا خاتون واحدی بیک برادر او و امیره اسحق والی رشت سر رشته رابطه قدیمی استحکام یافته بود و پیوسته ابواب صداقت و الفت به وسایل تحف و هدایا که فی مابین متحف و مهدی بود افتتاح داشت.

چون خواطر بر این داعیه عازم شد، رستم بیک و احمدی بیک و محمد بیک خاقان اسکندرشان را، باهشتاد نفر از صوفیان صادق الاعتقاد و راسخ الاخلاص، بر داشته به موضع تول^۱ آوردند و به اشارت لا تخف نجوت من القوم الظالمین^۲ به گوش هوش رسانیده روزی چند در خانه امیره مظفر والی [تول^۳ و ناو^۴] بودند و امیره مظفر مراسم میزبانی و خدمتکاری چنان که رسم و قاعده است به تقدیم رسانید و دقیقه ای از ذقایق خدمت نامرعی نگذاشت.

چون آیه سلطان در اردبیل واقف شد از آنکه خاقان سکندرشان در منزل امیره مظفر است، کس نزد امیره مذکور فرستاد که ولد سلطان حیدر به تو متوسط و ملتجی شده. قاعده مطاوعت و متابعت آن است که او را نزد رستم بیک فرستی، با جمعی که رفیق اویند و او را به انواع صلوات و عطایا موعود ساخت و بعد از آن تخویف و توعید کرد بدان که اگر در این باب تخلف و تهاونی از او به ظهور رسد

۱ - غالباً منظور قریه طول گیلان است تقریباً طولارود. گوا این که این هردو از قرای

کرگان رود می باشند (فرهنگ آبادیها ص ۳۰۵، اسامی دهات کشور ص ۱۲۴)

۲ - سورة القصص ۲۵

۳ - ناودیهی از دهستان اسالم (فرهنگ آبادیها ص ۴۷۰، اسامی دهات کشور ص ۱۲۳)

۴ - م، س: [تول و خلخال].

به انواع عقوبات معاقب و معاتب خواهد شد و جاگیر بیک پرناک، که حاکم خلخال بود، کس فرستاده بدین نهج اعلام نمود و ابشار و انذار امیره مظفر کرد. امیره از غایت اخلاص و اعتقادی که بدین دودمان داشت انکار بودن خاقان اسکندرشان در تول نموده [تجاهل عارفی]^۱ نیز از این مقدمات کرد. چون جاگیر بیک رانیز در مقام مخالفت و معاندت دیدند، دیگر توقف در تول مناسب ندیدند. از آنجا بیرون آمده متوجه کسگر شدند و امیره سیاوش حاکم کسگر بود. در موضع دنیا چار^۲، که از مواضع کسگر است، [انوش نام]^۳ ملازمی از امیره سیاوش بود. امیره مظفر او را طلب کرده خاقان اسکندرشان را با رفقا به او منضم ساخت که نزد امیره سیاوش برد و از تول، بیک و احمدی بیک مراجعت کرده کتابات به امیر اسحق والی رشت، در باب مراعات خاقان اسکندرشان و صوفیان و رفقا نوشتند و اگرچه رجعت ایشان مرّضی طبع خاقان [زمان]^۴ نبود و از آن رهگذر بسیار مغموم و متألم گشت، فاما ایشان در آن مراجعت ملجأ و مضطر بودند. اما چون خبر به امیره سیاوش رسید که شاه متوجه کسگر است، به قدم تلقی استقبال نموده مراسم تعظیم و تکریم به جای آورده در مراسم خدمت [به هیچ وجه]^۵ فرو گذاشتی نکرد [وسه روز در خانه او بودند]^۶. بعد از آن، کمر همراهی بر میان بسته [خاقان سکندرشان]^۷ را به رشت رسانید و چون امیره اسحاق را اخلاص و اعتقاد و تودد و اتحاد بدین سلسله علیه بیش از آن بود که در حین شرح گنجد، در عرض سه روز، میهمانی و میزبانی به تقدیم رسانید که تا خوانسالار قضا قرص ماه و خور را جهت اطعام ساکنان عالم بالا بر اطباق فلک نهاده جشنی بدان نوع و اجلاسی بدان طرز و طریق ندیده.

۱- س: تجاهل کاملی

۲- در کتاب فرهنگ آبادیها ص ۲۰۱ و اسامی دهات کشور ص ۱۲۴: دنیا چال

۳- س: امیرنوش ۴- س، فقط ۵- م ندارد

۶- م: و سه روز نگاه داشته ۷- م: ایشان را

بعضی از ثقات گویند که در آن سفر خیر اثر، برادران خاقان اسکندرشان، در اصداف خلافت، اثمار اشجار ولایت: سید حسن میرزا و سید سلیمان میرزا و سید داود میرزا و سید محمود میرزا رفیق بودند و بعضی گویند که در رشت به خاقان اسکندرشان ملحق شدند و جمعی گویند که خاقان اسکندرشان بابرادران از راه آق داغ که به چچکلو معروف است به مسوله رفتند و از آنجا متوجه رشت شدند. اما کسی که در آن راه رفاقت نموده باشد نبود که بر قول او اعتماد توان کرد. اصح آن است که خاقان اسکندرشان، به رفاقت برادران، در رشت نزول اجلال فرمودند و در رشت مسجدی است موسوم به مسجد سفید که به قاعده سابق معمور است ساکن شدند.

چون خاقان اسکندرشان را طرح و وضع آن مسجد [و لطافت هوا و وسعت عرصه و صفای آن دلپذیر^۱] بود، از آنجا به محل دیگر، خصوصاً به منزل امیره، نقل فرمود و دعوت او را در این باب، که تکرار زیاد از حد و حصر بود، اجابت نکرد. و در حوالی آن مسجد دکان زرگری بود که میر نجم نام داشت و بدواسطه^۲ قرب جوار، پیوسته در خدمت [خاقان اسکندرشان] بود و به وسایل تحف و هدایا روز به روز خود را منظور انظار عنایت شاهانه می ساخت و در توقف خاقان اسکندرشان در رشت اختلاف نموده اند. جمعی گویند که زیاد از هفت روز توقف فرمود و بعضی بیست روز گویند و گروهی یک ماه.

و چون کار کیا میرزا علی والی لاهیجان از ورود قدوم خاقان اسکندرشان [در رشت]^۳ واقف شده دانست که از اردبیل به جهت هر گونه حوادث فرار کرده و امیره اسحق از عهده محافظت خاقان اسکندرشان و رفقا بیرون نمی تواند آمد، استدعای قدوم خاقان اسکندرشان به جانب لاهیجان نمود و چون خاقان نسیم اخلاص و هوا خواهی از جانب کار کیا میرزا علی استشمام فرمود، اراده خاطر

بر آن مقصور داشت که در لاهجان باشد، با آن که مقصد رشت بود و بلا تأمل متوجه لاهجان شد و کار کیا از این معنی به غایت مبتهج و مسرور شده زبان حالش گاه مترنم بدین مقال بود که .

نظم

منم که دیده به دیدار دوست^۱ کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز
و گاه بدین [بیت^۲] متکلم که :

بیت

بلند چون نشود قدر آستانه^۳ ما که آفتاب قدم می نهد به خانه^۴ ما
و آنچه شرایط اخلاص و جانسپاری بود به تقدیم رسانید و دقیقه‌ای [از
دقایق]^۲ فرو نگذاشت و در میدان لاهجان، در برابر مدرسه^۵ کیا فریدون، منزلی
جهت خاقان اسکندر شان مقرر داشت. خاقان نزول اجلال در آن منزل فرموده
زبان به وظایف^۴ شکر [گشاده در آن منزل رحل اقامت انداخت]^۵.
و آیه سلطان آن مقدار در اردبیل توقف نموده بود که خبر وصول خاقان
اسکندرشان [به لاهجان^۶] بدو رسید. بعد از آن متوجه ملازمت رستم بیک شد.
مسماة آبه را به دست آورده به دارالسلطنه تبریز برد و رستم بیک فرمود که در
میدان تبریز مسماة آبه مزبوره را از حلق کشیدند و بعد از آن که آیه سلطان
به ملازمت رستم بیک رفت و آنچه از حسن اخلاص^۷ بیک و احمدی بیک در باب
خاقان اسکندرشان تحقیق کرده بود معروض داشت، آتش غیرت و حمیت رستم بیک
اشتعال یافته حکم فرمود که اموال و جهات ایشان را صونگ^۶ کنند. آخر الامر

۱- م : دیدار شاه

۲- س : ایات

۳- س فقط - م : [دقیقه‌ای فرو نگذاشت نمود] .

۴- م : زبان به حمد و وظایف شکر ۵- م : [برگشاد] ۶- م : از رشت

۷- به معنای مصادره و ضبط اموال دیگران به عنف .

قرا دده^۱، دده^۲ رستم بیک، به تشفع زبان کشاده جریمه ایشان را به سی هزار تنگه قرار داد و از رستم بیک استغفار گناه ایشان کرد.

توقف کردن خاقان اسکندرشان در لاهجان

بعد از آن که خاقان اسکندرشان لاهجان را از ورود قدم سعادت لزوم رشک فردوس برین فرمود و رحل اقامت و توقف در آن دیار فراغت آثار انداخت، روز به روز مواد اخلاص و یکجتهی و یکرنگی کار کیا میرزا علی درجه تزیید و مرتبه تضاعف می پذیرفت و به هر گونه خدمات و مراعات، خود را منظور نظر کیمیا آثار پادشاه عالی تبار می ساخت و در خلال این حال، صوفیان یکجته از اطراف و جوانب، سیما دیار روم و قراجه داغ و تومان مشکین و غیر ذلک، با تذورات و هدایا [و تحف]^۳ در لاهجان، به ملازمت خاقان اسکندرشان می رسیدند و هدایای خود را به نظر اصابت اثر در آورده بنا بر صلاح وقت توقف نکرده سریعاً مراجعت می نمودند.

پادشاه و الاجاه نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قراءت قرآن مجید می فرمود و امیر نجم زرگر، که در رشت به ملازمت شاه رسیده بود، با سلطان حسن و امیر-هاشم برادران کار کیا میرزا علی، پیوسته خدمت آن حضرت می رسیدند و شاه را استیناس^۴ تمام از مخالطت^۵ و مجالست ایشان حاصل و باعث مباسطت و شکفتگی آن حضرت می شد. تا آن که مزاج مبارک از صوب اعتدال روی به وادی انحراف آورده مرضی طاری شد و مولانا نعمه الله در علاج آن مرض مساعی جمیله به تقدیم رسانید و با وجود آن تا یک سال آن مرض امتداد یافت. پس از آن، حکیم

۱- نسخه ب: قراده ده - م: قراوده ۲- ب: ده ده ۳- ن ندارد

۴- س: استباشش. متن مطابق نسخه نور عثمانی است و نسخه الف از نسخ بدون.

۵- س: محافظت